

مبارز خستگی ناپذیر انقلاب

من دو رادر شهید آیت ا... سعیدی را می شناسم. در محلی که بودند. با چند تن از ائمه جماعات در آن منطقه مباحثه داشتند که یکی از این ها آقای وثوق، داماد مرحوم آشیخ عباس تهرانی بود و تحصیلات فقهی اش بیشتر در نجف بود و در تهران در همین منطقه مسجدی را اداره می کرد و نسبت دوری هم با ما داشت. ایشان در واقع با عموی ما با جناغ بود. یکی هم آقای بطحایی گلیاگانی بودند که نمی دانم زنده هستند یا نه و مقداری از «شرح لمعه» را پیش ایشان خواندم. این ها با آقای سعیدی مباحثه فقهی داشتند. ویژگی برجسته ایشان این بود که در دوره غربت انقلاب، همچنان تلاش می کرد که این شعله در مسجد خودش خاموش نشود. غربت انقلاب که می گوئیم، در واقع باید زمان را دوره بندی کنیم. از سال ۱۳۴۰ که نهضت شروع شد، تا ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴، در محافل متدبیین فراگیر بود. این حرکت با اجماع فقها شروع شد و طبعاً همه دین باورانی که در قلمرو هر مرجع تقلیدی بودند، ناگزیر این حرکت را به عنوان حرکتی دینی پذیرفته بودند. شروع حرکت با اجماع بود. این البته از شاهکارهای امام (ع) در آغاز کار است که خودش بحث مفصلی را می طلبد. با فشارها به تدریج ریزش هایی شروع شد که آن هم شرحی دارد. ولی به هر حال اوج حرکت در محرم ۱۳۴۲ بود. در آن مقطع هم ریزش هایی پیش آمده بود. ولی همچنان همه متدبیین در صحنه

بودند تا پانزدهم خرداد که سرانجام این نهضت با خشونت سرکوب شد که به ظاهر شکست نهضت بود. اما در واقع موفقیت بزرگی بود که به هر حال بین رژیم و مردم یک شط خون پدید آمد که دیگر امکان سازش نبود. امام (ع) با فشار احساسات و عواطف مردم آزاد شدند و جشن ها برگزار شد و امام (ع) چند ماهی با شکوه و عظمت در قم بودند. بعد از تبعید امام (ع) به تدریج غربت نهضت آغاز شد. یعنی از سال ۱۳۴۴ به بعد تا سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ دوره خاموشی است. از این سال داستان دیگری شروع می شود که شرایطش متفاوت است. ویژگی های مرحوم سعیدی در این فاصله جلوه می کند. در بخشی از این سال ها سکوت مطلق حاکم است. البته از سال ۱۳۴۷ به بعد به دلایلی وضعیت خاصی پیش آمد. یکی از این دلایل، فوت مرحوم آقای حکیم است که منشأ جنب و جوش شد. کسی که می خواهد زندگی مرحوم سعیدی را مطالعه کند، درخشش اصلی او را در نواهد یافت، مگر اینکه ویژگی های سال های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۹ را بشناسد. تلاش ایشان بر این بود که دست کم در مسجدی که هست، حتی اگر مسئله گفتن هم هست، اسم ایشان بیاید. آنچه باعث نوعی همکاری هر چند کوتاه مدت من و ایشان شد، انتشار درس های «ولایت فقیه» بود که نخستین بخش از این ها با دستگاه پلی کی که در اختیار بنده بود، منتشر شد و من به آقای هاشمی رفسنجانی گفتم

این ها باید تکثیر شود. وضعیت به گونه ای بود که ایشان با ناامیدی گفت که امکانات و وسایل موجود نیست و وقتی شنید امکاناتی در اختیار ما هست، خوش حال شد. به ایشان گفتم که آقای سعیدی این درس ها را از رادیو بغداد پیاپی کرده است. بنابراین با نقش آقای هاشمی که قبلاً با آقای سعیدی همکاری داشتند، شش درس از دروس «ولایت فقیه» را با همکاری آقای سعیدی که با خط خودشان نوشته بودند، نوشتیم و تکثیر کردیم. متأسفانه در جریان پاک سازی هایی که بارها انجام دادیم، نمی دانم دفتری را که ایشان این درس ها را به خط خود نوشته بود، چه کردم. فردی هم دفترچه آقای سعیدی را آورد و به ما داد که مرحوم سعیدی به شوخی به او می گفت: «حاج محمود دو چرخه پز». کارش دو چرخه سازی و مغازه اش در باغ فردوس پیچ شمیران بود و خودش هم نمی دانست چه چیزی آورده و به ما داده است! یک سند از این کار در مجموع اسنادی که از مرحوم سعیدی چاپ شده، هست و آن این است که تلفن آقای سعیدی شنود می شده است و یک کسی از آقای سعیدی چیزی را با اشاره طلب می کند که شنوده می فهمد او منظورش «ولایت فقیه» امام (ع) است. آقای سعیدی هم در پاسخ می گوید نزد فلانی است و دارد روی آن کار می کند و ساواک متوجه می شود که ما داریم این ها را تکثیر می کنیم.

ولی اینکه چرا در آن مقطع اقدامی نکردند، باید در اسناد ساواک جست و جو کرد و علت آن را بیرون آورد. شرح آن دستگاه پلی کی را من در «جام شکسته» داده ام «مکتب المهدی (عج)» و چند هیئت دیگر که با هم ادغام شده بودند و کارهایی در آنجا انجام می شد. ما به بهانه اینکه درس هایی که در این جلسات مطرح می شوند، باید چاپ شوند، خودمان را به دستگاه تکثیر مجهز کردیم. آن روزها دستگاه تکثیر فراوان نبود و چیزی مثل قاجاق بود. بنابراین مرحوم آقای سعیدی این دفتر را برای ما فرستادند و من هم با آن دستگاه، با حروف خیلی ریز در ۴۲ یا ۴۳ صفحه آن را تکثیر کردم.



گفتاری از مرتضی الویری درباره رابطه شهید سعیدی با دانشجویان انقلابی

شجاعت او الگویی برای جوانان بود

مرحوم آیت ا... امامی کاشانی مرا با شهید سعیدی آشنا کردند. نیست توضیحی بد هم درباره رابطه خودم با آقای امامی کاشانی و اینکه چگونه با ایشان آشنا شدم. در شهرستان دماوند مارکسیست ها فعالیت گسترده ای داشتند و سعی می کردند عده ای از جوانان را به وسیله ارائه کتاب های کمونیستی منحرف کنند و این امر موجب شده بنده با همراهی عده ای از دوستان در دماوند، مانند آقای اصغر نوروزی و حسین شریعتمداری و عده ای دیگر، به تشکیل انجمنی اقدام کنیم با عنوان «انجمن کاوش های دینی و علمی». در این انجمن، روحانی سرشناسی که به صورت مستمر با ما همکاری داشت و در برنامه های آنجا شرکت می کرد، آقای امامی کاشانی بود. به دلیل برنامه های متنوعی که در دماوند داشتیم، رابطه من و آقای امامی کاشانی رابطه بسیار گسترده ای شده بود.

روحانیان و فضلاء سرشناسی چون آقای هاشمی رفسنجانی و شهید شرافت که نماینده د زفول بود، در آنجا برنامه های تفسیر قرآن داشتند که بسیار در هدایت جوانان مؤثر بود. در سال ۱۳۴۹ با خبر شدم که امام خمینی (ع) در نجف درس هایی را شروع کرده اند و علاقه داشتیم درس ها را دریافت کنیم. ضمناً به دلیل اینکه در دانشگاه صنعتی شریف فعالیت های دانشجویی داشتم، مشتاق بودم که در این زمینه هم نقشی داشته باشم و این دروس را بین دانشجویان توزیع کنم. در صحبتی که با آقای امامی کاشانی داشتیم، ایشان از آقای سعیدی خراسانی اسم بردند و گفتند که ایشان با امام خمینی (ع) ارتباط دارند و شما می توانید از این طریق این اطلاعات را دریافت کنید. من از آقای امامی کاشانی خواستم که اگر ممکن است، مرا به ایشان معرفی کنند. ایشان این کار را کردند. البته نمی دانم که با تلفن یا به شکل مستقیم مرا معرفی کردند، ولی نهایتاً به من گفتند

در زمانی که تعیین شده بود، به منزل آقای سعیدی بروم و ارتباطم را با ایشان برقرار کنم. این کار را کردم و به منزل آقای سعیدی رفتم. احساس کردم که درست به نقطه ای و سرنخی وصل شده ام که مشتاق و پیگیرش بودم. از آن به بعد کار ما به صورت منظم و مستمر ادامه پیدا کرد. اما درباره آقای سعیدی محدودیت هایی وجود داشت. چون آقای سعیدی و منزلش زیر نظر بود و خودش هم از این بابت نگران بود و به این ترتیب قرار گذاشتیم که من برای دریافت نوارها به جای اینکه به منزل ایشان بروم، به مغازه ای که پسر ایشان و یک نفر دیگر در آن لوازم تحریر می فروختند، مراجعه کنم و در آنجا به بهانه خرید لوازم تحریر، این نوارها را دریافت کنم. ما اسم رمزی تعیین کرده بودیم. تماس می گرفتم و بر اساس آن اسم رمز متوجه می شدم که آیا نوار یا مطلب جدیدی آمده است یا نه و وقتی مطمئن می شدم، به آن مغازه می رفتم و آن ها پاکتی را که در آن لوازم تحریر و پفک بود، به من می دادند؛ به نحوی که نوار زیر آن بود و کسی نمی توانست متوجه شود.

مرحوم سعیدی با جمع های دیگری هم مرتبط بودند. ولی از جمع ما، من تنها کسی بودم که از دانشگاه صنعتی شریف با ایشان ارتباط داشتم. این صحبتی که پیش آمد، یاد خاطره دیگری افتادم. یک شب قرار بود با آقای حسین شریعتمداری به منزل آقای سعیدی برویم که ملاقاتی کنیم یا نواری بگیریم. شب بود و آقای حسین شریعتمداری تصمیم گرفت ما شبین برادرش را بگیرد. ماشین



ایرادی نداشت، ولی وقتی حرکت کردیم، دیدیم روشن نمی شود. ماشین را هل دادیم و کمی که رفت، باز خاموش شد. خلاصه یکی دو ساعتی وقت ما را گرفت. ساعت ۱۰ شب شد و از رفتن منصرف شدیم. فردا با خبر شدیم که همان شب آیت ا... سعیدی را دستگیر کرده اند و خانه تحت کنترل بوده است. بارها این سؤال برای ما پیش می آمد که چه حکمتی بوده که ماشینی که کاملاً سالم بود، خراب شد و هر کار کردیم درست نشد. این درست زمانی بود که مأموران ساواک داخل خانه آقای سعیدی نشستند و منتظر افرادی بودند که به آنجا رفت و آمد می کردند.

الان درست حضور ذهن ندارم، ولی یادم هست که درباره حضور سرمایه گذاران آمریکایی در ایران، ما هم مثل آقای سعیدی فکر می کردیم. ما این حرکت را مذمت می کردیم و معتقد بودیم با حضور سرمایه گذاران خارجی، وابستگی ایران به آمریکا بیشتر و رژیم شاه تثبیت خواهد شد. بنابراین اقدام آقای سعیدی را در راستای مقابله با این جریان، تقدیس می کردیم. یادم می آید ایشان نامه ای برای مراجع تقلید فرستادند و از آن ها خواستند که در برابر سرمایه گذاری راکفلر و لیلیانتال و چند نفر دیگر بایستند و برخورد کنند. اگر اشتباه نکنم، علت دستگیری ایشان نیز همین بود.

یادم هست که هم زمان با شهادت ایشان، یک مهندس دانشکده پلی تکنیک هم در زندان به شهادت رسید و شهادت این دو نفر، یعنی شهادت یک روحانی و یک دانشگاهی، زمینه ای را برای وحدت روحانیت و دانشگاهی ها به وجود آورده بود. همین بحثی که پس از انقلاب اسلامی در قالب «وحدت حوزه و دانشگاه» مطرح شد. در آن سال، یعنی سال ۱۳۴۹ به این شکل مطرح شد. این دو شهادت متفاوت موجب شد که این دو جریان که از هم گریز داشتند، به هم نزدیک شوند. جریان های روشن فکری و روحانیت رابطه خوبی با هم نداشتند.

ولی در همان مقطع هم چهره هایی مثل آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مطهری، آقای امامی کاشانی و نظیر این ها در محافل روشن فکری تأثیر خوبی داشتند.

